

## دگر دیسی واژه «مساوقت» در فلسفه و کلام اسلامی

حسین خرسندی امین (خوردستان)\*

### چکیده

امروزه در عرف حکمت اسلامی، واژه «مساوقت» بمعنای تساوی در مصداق همراه با اتحاد در راستای صدق شناخته میشود؛ هر گاه دو لفظ، تمام مصادیق یکدیگر را شامل شوند و از جهتی واحد بر مصادیقشان انطباق یابند، مساوقتند. مطالعه تاریخی-تحلیلی واژه «مساوقت» در فلسفه و کلام اسلامی نشان میدهد که این واژه پیش از علامه طباطبایی و حتی در گفتار وی، در معنایی دیگر بکار میرفته است. طبق این کاربرد، واژه «مساوقت» در معنایی عام بکار میرود که تساوی در مصداق و اتحاد در مفهوم، هر دو، را شامل میشود. بیاور نویسنده این مقاله، انگاره اتحاد جهت صدق بعنوان یکی از ارکان معنایی این واژه، تنها از سوی برخی از شاگردان علامه طباطبایی مطرح شده است. بهمین دلیل، نمیتوان واژه «مساوقت» را در کلام حکیمان و متکلمان، بر معنای امروزی آن حمل نمود. نوشتار پیش‌رو، در دو بازه زمانی به تبیین معنای واژه مساوقت میپردازد؛ پیش، و پس از علامه طباطبایی. سخن با بررسی معنای لغوی واژه «مساوقت» و پیگیری کاربردهای آن در کلام متکلمان و حکیمان آغاز میشود

۷۱

\* دانشجوی دکتری حکمت متعالیه و مدرس دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد؛  
طلبة سطح ۴ و مدرس حوزه علمیه خراسان، مشهد، ایران؛

hossein.khordostan@mail.um.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۷/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۱۶ نوع مقاله: پژوهشی



DOR: 20.1001.1.20089589.1403.15.2.5.4

سال ۱۵، شماره ۲  
پاییز ۱۴۰۳  
صفحات ۹۲-۷۱

و اثبات میکند که معنای رایج آن، میان آنها، با آنچه امروزه مرسوم است، تفاوت دارد. سپس معنای این واژه را در گفتار علامه طباطبایی دنبال کرده و با دقت در کلام ایشان، نشان میدهیم که این واژه در گفتار علامه نیز در همان معنای متعارف میان حکما و متکلمان بکار رفته است. در پایان، به بررسی و نقد دلایل معتقدان به تفسیر امروزی این واژه پرداخته و آنها را بچالش میکشیم؛ آنگاه برای مثال، به تحلیل تاریخی «مساوقت وجود و وحدت» در کلام و حکمت اسلامی میپردازیم.

**کلید واژگان:** مساوقت، المساوقه، اتحاد در جهت صدق، مساوقت وجود و وحدت.

\* \* \*

## مقدمه

واژگان بکار رفته در یک علم، ممکن است در طول زمان دچار دگردیسی و تغییر معنایی شوند. بهمین دلیل، همواره باید مصطلحات بکار رفته در هر علم، بدقت مطالعه شوند و در مورد حمل مصطلحات بکار رفته در آثار پیشینیان بر معنای معهود و امروزی آن، با احتیاط عمل کرد، چراکه حمل بیدرنگ مصطلحات بمعنای امروزی آن، باعث ارتباط فکری غلط با میراث برجای مانده از پیشینیان میشود.

بعقیده نگارنده، یکی از مصطلحاتی که در فلسفه و کلام اسلامی دچار دگردیسی و تغییر معنایی شده است، واژه «مساوقت» است. مطالعه تاریخی-تحلیلی این واژه در عرف حکمت و کلام اسلامی، نمایانگر آنست که این واژه پیش از علامه طباطبایی و حتی در گفتار او، در معنایی متفاوت از آنچه امروزه شناخته شده، بکار رفته است. امروزه واژه مساوقت میان حکمت پژوهان، متداعی معنای تساوی در مصداق همراه با اتحاد جهت صدق است. بر اساس این اصطلاح، هرگاه دو لفظ، تساوی در مصداق داشته باشند و جهت صدقشان بر مصادیق نیز واحد باشد، با هم مساوقند. بعنوان نمونه، وجود و وحدت، از منظر معتقدان به این تفسیر، این چنینند؛ هر وجودی، واحد، و هر واحدی، وجود (موجود) است. از سویی، جهت

۷۲



سال ۱۵، شماره ۲  
پاییز ۱۴۰۳

صدق این دو نیز یکسان است؛ یعنی هر شیئی از همان حیث که واژه وجود بر آن صادق است، واژه وحدت نیز دقیقاً از همان جهت، بر آن صادق است. اما تتبع و دقت نظر در این مسئله نشان می‌دهد که واژه مساوقت قبل از علامه و حتی در گفتار خود او، تنها به مساوات دو لفظ اشاره دارد؛ خواه علاوه بر تساوی در مصداق مترادف مفهومی میانشان باشد، خواه نباشد. بعنوان مثال، انسان و ناطق - گرچه مترادف مفهومی ندارند - مساوقند، زیرا هر انسانی، ناطق، و هر ناطقی، انسان است. انسان و بشر نیز که مترادف مفهومی دارند، مساوقند، زیرا هر انسانی، بشر، و هر بشری، انسان است.

کسانی که اتحاد جهت صدق را شرط مساوقت دانسته‌اند، کوشیده‌اند بر این ادعا دلیل اقامه کنند. در نوشتار پیش‌رو، پس از بررسی معنای واژه مساوقت پیش و پس از علامه طباطبائی، ادله معتقدان به اتحاد در جهت صدق را شرح داده و به بررسی و نقد آن خواهیم پرداخت و در پایان، برای آشنایی هر چه بیشتر با دگردیسی تاریخی واژه مساوقت، از باب نمونه، به مطالعه تاریخی مساوقت وجود و وحدت، در فلسفه و کلام اسلامی می‌پردازیم.

آنچه تاکنون در راستای تحقیق کنونی ما برشته تحریر درآمده است، بازبینی موارد مساوقت است، نه بررسی دگردیسی و فراز و فرود معنایی واژه مساوقت. بعنوان مثال، محیطی اردکان (۱۳۹۷) با تعمق در مساوقت وجود و علم، به ارزیابی شعور همگانی موجودات پرداخته و عظیمی (۱۳۹۵) در استناد مساوقت وجود و تشخیص به فارابی از سوی ملاصدرا تردید کرده است.

### جایگاه شک؛ معنای لغوی یا اصطلاحی؟

۷۳

پیش از آنکه به بررسی معنای لغوی و اصطلاحی واژه مساوقت بپردازیم، لازم است نکته‌یی را متذکر شویم. هرگاه شک کنیم که واژه بکار رفته در یک علم، از معنای لغویش به معنایی اصطلاحی انتقال پیدا کرده و در معنایی جدید بکار رفته است یا نه، اصل و روش عقلایی می‌گوید: آن لفظ همچنان باید بر همان معنای لغوی حمل شود. خواجه نصیرالدین طوسی در شرح منطق اشارات مینویسد:



حسین خرسندی امین؛ دگردیسی واژه «مساوقت» در فلسفه و کلام اسلامی

بیان ذلك أنّ المباحث العلمية لا تتعلّق بالألفاظ إلاّ بالعرض كما مرّ، و إذا تعلّقت بها فيجب أن يُحمَل الألفاظ على مفهوماتها بحسب عرف اللغة ما لم يطرء عليها نقلٌ اصطلاحی؛ بیان مطلب آن است که مباحث علمی -چنانکه گذشت- تنها بالعرض و المجاز به الفاظ تعلّق میگیرد. و هرگاه مباحث علمی به الفاظ تعلّق گیرد، باید الفاظ، مادامی که بر آنها بحسب اصطلاح، نقلی رخ نداده است، بر معانی لغویشان حمل شوند (طوسی، ۱۴۰۳: ۱۲۱).

این مهم در علم اصول فقه با عنوان تطابق دلالات ثلاث مورد بحث قرار گرفته است. توضیح آنکه، دلالت دارای سه مرتبه است: دلالت تصویری، دلالت تصدیقی اولی و دلالت تصدیقی ثانیه. دلالت تصویری ناظر به دلالت لفظ بر معنایی است که برای آن وضع شده است، دلالت تصدیقی اولی مربوط به اراده استعمالی، و دلالت تصدیقی ثانیه ناظر به اراده جدی متکلم است. اگر شک کنیم که متکلم در اراده استعمالی، همان مدلولی را که لفظ در مرتبه دلالت تصویری بر آن دلالت دارد، قصد کرده یا معنای دیگری را، اصل عقلایی به ما میگوید: مادامی که متکلم قرینه‌یی بر خلاف معنای موضوع له اقامه نکرده است، اراده استعمالی (دلالت تصدیقی اولی) مطابق با دلالت تصویری است. همچنین، هنگام شک در مطابقت یا عدم مطابقت دلالت تصدیقی ثانیه (اراده جدی) با دلالت تصدیقی اولی (اراده استعمالی)، اصل عقلایی میگوید: تا زمانی که قرینه‌یی از سوی متکلم بر عدم مطابقت این دو اقامه نشده است، دلالت تصدیقی ثانیه مطابق با دلالت تصدیقی اولی است (صدر، ۱۴۲۲: ۲/ ۲۱۶-۲۱۵).

با توجه به آنچه بیان شد میتوان گفت، اگر شک کنیم واژه مساوقت در گفتار متکلمان یا حکما، از معنای لغویش به معنایی اصطلاحی انتقال پیدا کرده است، تا وقتی که قرینه‌یی بر نقل در میان نباشد، واژه مساوقت بر معنای لغوی حمل میشود. این حکم در مورد مصطلحات نیز صادق است؛ بدین معنا که اگر لفظی از معنای لغوی نقل شد و در معنای اصطلاحی بکار رفت، مادامی که قرینه‌یی بر نقل دوباره آن اصطلاح بمعنای جدید وجود نداشته باشد، باید آن مصطلح را بهمان معنای پیشین دانست.

## بررسی معنای لغوی

واژه مساوقة از ماده «س و ق» در باب مفاعله (ساوَق، يُساوِق، مُساوِقَة) بکار رفته است. در کتب لغت، برای واژه مساوِقت معانی مختلف ذکر شده است؛ از جمله:

۱. مفاخره: اکثر لغتدانان مفاخره را از جمله معانی مساوِقت دانسته‌اند. جوهری میگوید: «و منه قولهم: «ساوِقة» ای: فَاخِرَةٌ أَيْنَا أَشَدُّ» (جوهری، ۱۴۰۴: ۴/۱۴۹۹). مطابق این تفسیر و با توجه به آنچه دیگر لغتدانان (زبیدی، ۱۴۱۴: ۱۳/۲۳۱) گفته‌اند، مساوِقت گاه بمعنای مفاخره، فخرفروشی و نازیدن در سوارکاری (بستانی، ۱۳۷۵: ۲۷۲) بکار می‌رود.
۲. متابعت: ابن‌اثیر این معنا را برای واژه مساوِقت بیان کرده است. او میگوید: «و المساوِقة: المتابعة، كأنَّ بعضها يسوق بعضاً؛ مساوِقت بمعنای متابعت است، گویی برخی، بعضی دیگر را بحرکت وامیدارند» (ابن‌اثیر، ۱۳۶۷: ۲/۴۲۳). بر اساس این متن، گاه مساوِقت بمعنای متابعت بکار می‌رود، چراکه در متابعت و پیروی، یکی دیگری را بسوی خود میکشاند و در ماده سَوَق نیز یکی دیگری را بحرکت وامیدارد (فیومی، ۱۴۱۴: ۱/۲۹۶).
۳. مساوات: این معنا تنها از سوی صاحب اقرب الموارد، بنقل از شرح المقاصد تفتازانی ذکر شده است (شرتونی، ۱۳۷۴: ۲/۸۰۴). میتوان حدس زد که دو لفظ با یک معنا، چون هر یک معنای دیگری را در پی دارد و هر یک، انسان را به معنایی که دیگری دربردارد، سوق میدهد، مساوِقت بمعنای مساوات بکار رفته است.

## بررسی دگردیسی اصطلاحی واژه مساوِقت

به اعتقاد نویسنده، دگردیسی اصطلاحی واژه مساوِقت را باید در دو بازه زمانی مورد مطالعه قرار داد: پیش و پس از علامه طباطبایی، زیرا چنانکه در ادامه خواهد آمد. واژه مساوِقت در عرف کلام و حکمت اسلامی، پیش از علامه طباطبایی معنایی متفاوت داشته است.

### ۱. دگردیسی اصطلاحی واژه مساوِقت پیش از علامه طباطبایی

محقق لاهیجی در شوارق الإلهام، ذیل بحث مساوِقت شیئیت و وجود، میگوید:



حسین خرسندی امین؛ دگردیسی واژه «مساوِقت» در فلسفه و کلام اسلامی

و لفظ المساواة يستعمل فيما يعمّ الاتحاد في المفهوم فيكون اللفظان مترادفين؛ و المساواة في الصدق فيكونان متباينين (لاهیجی ۱۴۲۵: ۱/ ۲۳۲).

بر اساس این متن، واژه مساوقت در معنایی عام بکار میرود که شامل اتحاد دو لفظ در مفهوم، و تساوی در مصادیق است. عبارتی دیگر، گاه واژه مساوقت بمعنای اتحاد دو لفظ در مفهوم استعمال میشود؛ روشن است که در این صورت، آن دو لفظ مترادفند. مثلاً دو لفظ «انسان» و «بشر» مساوقند، یعنی در مفهوم اتحاد دارند؛ آنچه از لفظ انسان استنباط میشود، از لفظ «بشر» نیز همان به ذهن متبادر میگردد. گاه نیز واژه مساوقت بمعنای تساوی دو لفظ در مصادیق است. در این صورت، دو لفظ گرچه بلحاظ مفهومی متغایر و متباینند، اما هر یک تمام مصادیق دیگری را پوشش میدهد. مثلاً دو واژه «انسان» و «ناطق» گرچه بلحاظ مفهوم مغایر و مباین یکدیگرند - یکی به موجودی حی و دارای نطق اشاره دارد و دیگری، تنها به نطق اشاره دارد - اما در مصادیق با یکدیگر مساویند؛ هر انسانی، ناطق، و هر ناطقی، انسان است. بنابراین، دو واژه «انسان» و «ناطق» مساوقند.<sup>(۱)</sup> بدیهی است که در هر دو صورت ترادف مفهومی و تساوی مصداقی، تساوی مصداقی برقرار است؛ عبارتی دیگر، همواره ترادف مفهومی، تساوی مصداقی را بهمراه دارد، اما اینگونه نیست که تساوی مصداقی همواره ترادف مفهومی را در پی داشته باشد.

محقق لاهیجی با توجه به اینکه سخنش درباره مساوقت وجود و شیئیت است، در ادامه متن مذکور میگوید: متکلمان در ترادف معنایی این دو واژه مرددند، حتی میتوان گفت شواهدی بر عدم ترادف این دو وجود دارد؛ مثلاً «السواد موجود» مفید فایده است، اما «السواد شیء» مفید فایده نیست، حال آنکه اگر این دو مترادف باشند، هر دو قضیه باید مفید فایده باشند (همان: ۲۳۳). بنابراین، مساوقت این دو بمعنای تساوی در صدق و مصداق است؛ هر شیئی، وجود (موجود) و هر وجودی (موجودی)، شیء است.

در نتیجه، مطابق گفته محقق لاهیجی، در گفتار متکلمان و حکما واژه مساوقت بمعنای مطلق «برابری» بکار میرود، که گاه مقصود برابری در مفهوم است که برابری در مصادیق را نیز دنبال دارد، و گاه مقصود تنها برابری در مصادیق است.

عبارتی که از شوارق الإلهام نقل شد، عیناً در شرح المقاصد تفتازانی (۱۴۱۲: ۱/ ۳۵۲) نیز آمده است. این نشان می‌دهد که لاهیجی بدلیل پذیرش تفسیر واژه مساوقت از سوی تفتازانی، گفتار او را عیناً نقل کرده، بدون اینکه آن را به او نسبت دهد. میرزا مهدی آشتیانی نیز در تعلیقه رشیکه علی شرح منظومه السبزواری می‌گوید:

المساوقة قد تُطلق على الترادف في المفهوم والاتحاد في المصداق؛ وقد تُطلق على الاتحاد في المصداق مع الاختلاف في المفهوم؛ مساوقت گاه بر ترادف در مفهوم و اتحاد در مصداق<sup>(۳)</sup>، و گاه بر اتحاد در مصداق، همراه با اختلاف در مفهوم، اطلاق میشود (آشتیانی، ۱۳۹۰: ۱/ ۳۵۷).

این سخن نیز عیناً بیانگر گفتار تفتازانی و محقق لاهیجی است. تهنوی نیز در کشف اصطلاحات الفنون و العلوم مینویسد:

هی تستعمل فيما يعمّ الاتحاد في المفهوم و المساواة في الصدق فتشتمل الألفاظ المرادفة و المساوية. كذا ذكر العلمی في حاشية الميبدی في الخطبة. و هو عبارة عن التلازم بين الشیئين بحيث لا يتخلف أحدهما عن الآخر في مرتبة. هكذا في شرح السلم لمولوی حسن (تهنوی، ۱۹۹۶: ۲/ ۱۵۲۸).

معنایی که از میبدی نقل کرده شده، همان معنایی است که از محقق لاهیجی نقل نمودیم. اما معنایی که بنقل از مولوی حسن آورده، گرچه ظهور در تساوی مصداقی دارد، اما با توجه به اینکه تلازم دو چیز در متن واقع، اعم از ترادف و عدم ترادف مفهومی آن دو است، میتوان گفت سخن او نیز همسو با دیگر محققان است.

حکیم سبزواری در تعلیقه اسفار سخنی در خور تأمل دارد. صدرالمآلهین در کتاب خود فصلی با عنوان «فصل فی مساوقة الوجود للشیئیة» آورده است؛ ملاحظاتی می‌پرسد: مقصود از «شیء» در این فصل کدام است؟ اگر مقصود از شیء، «ماهیت خاص شیء» باشد، مساوقت وجود و شیئیت، بمعنای مساوات این دو در تحقق است؛ هر جا ماهیت باشد، وجود خاص آن نیز هست. توضیح آنکه، بنا بر تشکیک وجود، وجود حقیقتی واحد و دارای مراتبی شدید و ضعیف است؛ بالاترین مرتبه آن وجود حق تعالی است که هیچ حد و نقصی ندارد و در نتیجه، بدون ماهیت است. مراتب مادون حق تعالی، بدلیل ضعف

۷۷



حسین خرسندی امین؛ دگردیسی واژه «مساوقت» در فلسفه و کلام اسلامی

وجودی، همگی دارای حد و نقص و در نتیجه، دارای ماهیتند. این حد و نقص، چون لازمه وجود آنهاست، از آنان جدا نمیشود. بنابراین، ماهیت خاص هر شیء با وجود خاص آن همراه است؛ این دو در هر موطنی، همراه با هم و مساوق یکدیگرند. اما اگر مقصود از شیء، ماهیت خاص شیء نباشد،<sup>(۳)</sup> بلکه منظور «ماهه الشیء هو هو»، یعنی ماهیت بالمعنی الأعم، باشد، آنگاه مراد از مساوقت وجود و شیئیت، اتحاد در حیثیت است، چراکه بنا بر اصالت وجود، شیئیت شیء به وجود آن است، پس از همان جهت و حیثیتی که به یک چیز وجود گفته میشود، از همان حیث نیز به آن شیء میگویند (ملاصدرا، ۱۳۸۳ الف: ۵۴۷).

بیان ملاهادی در فرض دوم، با آنچه امروزه میان حکمت‌پژوهان مرسوم است، تا حدودی قرابت دارد، اما چند نکته را نباید فراموش کرد:

۱. حکیم سبزواری با توجه به توضیحاتی که در ادامه دو احتمال مذکور مطرح کرده، مساوقت وجود و شیئیت را بر اساس احتمال نخست، شرح و بسط داده؛ این نشان‌دهنده آنست که او، احتمال نخست را پذیرفته است.

۲. حکیم سبزواری بحث مساوقت وجود و شیئیت را در شرح منظومه آورده و در آنجا بصراحت فرض نخست را برگزیده و میگوید: مقصود از شیئیت در این بحث، ماهیت است (همو، ۱۳۶۹: ۱۸۴/۲). بنابراین، مساوقت وجود و شیئیت، نه بمعنای اتحاد در جهت صدق، بلکه بمعنای مساوات در تحقق است.

۳. طرح دو فرض در تفسیر مساوقت وجود و شیئیت، نشان میدهد که در زمان ملاهادی واژه مساوقت بمعنای مصطلح و امروزی آن شایع نبوده است.

۴. اتحاد حیثیت که در کلام حکیم سبزواری آمده، با اتحاد جهت صدق که امروزه در معنای مساوقت لحاظ گردیده، اندکی متفاوت است. در اتحاد جهت صدق، علاوه بر اتحاد در حیثیت، لازم است تمام آنچه در صدق یک لفظ بر واقعیتی مدنظر است، بعینه در لفظ دیگر نیز لحاظ شود، اما اتحاد در حیثیت، لزوماً اتحاد در جهت صدق را به همراه ندارد؛ دو شیء ممکن است در حیثیت و تمام حقیقت، اتحاد داشته باشند، اما در صدق الفاظی که برای آن دو وضع شده است، جهاتی دیگر نیز ملحوظ است. از اینرو، اتحاد در جهت صدق، همواره مستلزم اتحاد در حیثیت است، اما عکس آن همواره صادق نیست.



در نتیجه، واژه مساوقت پیش از علامه طباطبایی، بمعنای مساوات بکار میرفته است؛ خواه دو لفظ علاوه بر تساوی در مصادیق، مترادف مفهومی نیز داشته باشند، خواه نداشته باشند.

## ۲. دگردیسی اصطلاحی واژه مساوقت پس از علامه طباطبایی

واژه مساوقت پس از علامه طباطبایی دچار دگردیسی و تغییر معنایی شده است؛ امروزه میان حکمت‌پژوهان واژه مساوقت بمعنای تساوی دو لفظ در مصادیق همراه با اتحاد در جهت صدق، شناخته میشود. بر اساس این تفسیر، مساوات اعم از مساوقت است؛ هر مساوقتی بدلیل تساوی در مصادیق، مساوات است، اما هر مساواتی مساوقت نیست، چون ممکن است دو لفظ با اشتراک در تمام مصادیق جهت صدقشان، یکسان نباشد (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۱ / ۹۰-۹۱). بعنوان مثال، وقتی میگوییم: وجود و تشخص مساوقند، مقصود آنست که اولاً، هر وجودی، شخص، و هر شخصی، وجود (موجود) است، و ثانیاً، جهت صدق این دو نیز یکسان است؛ یعنی یک شیء از همان حیث که وجود است، از همان حیث، شخص است، عبارتی دیگر، بهمان اعتبار که لفظ وجود بر آن صادق است، لفظ تشخص نیز بر آن صادق است (فیاضی، ۱۳۸۶: ۱ / ۶۱).

سخنان علامه طباطبایی در همسویی با این دگردیسی، نه تنها روشن نیست، بلکه بیاور نویسنده، این واژه در نظام فلسفی وی، در همان معنای رایج میان حکما و متکلمان بکار رفته است. توضیح آنکه، علامه در مواضعی مختلف از واژه مساوقت بهره برده است. از آن جمله‌اند:

### مساوقت وجود با تشخص: علامه در دومین فرع از فروعات اصالت وجود، بعد از

۷۹ توضیح این مطلب که وجود همان حقیقت عینی و خارجی است که نه منطبق بر چیزی است و نه مندرج در چیزی؛ نه بر دیگری صادق است و نه بر آن حمل میشود، میگوید: «من هنا يظهر أنّ الوجود يساوق الشخصيّة» (طباطبایی، ۱۴۱۶: ۱۳). یعنی از آنجا که تشخص عبارتست از تمیز ذاتی و نفسی یک شیء از دیگر اشیاء (سبزواری، ۱۳۶۹: ۲ / ۳۷۸)، و وجود نیز چنانکه گفتیم - بحسب ذات خود، متمیز از دیگر اشیاء است، میتوان گفت وجود، مساوق تشخص است؛ هر وجودی، شخص، و هر شخصی، وجود (موجود) است. آیا



حسین خرسندی امین؛ دگردیسی واژه «مساوقت» در فلسفه و کلام اسلامی

از این سخن میشود علاوه بر تساوی در مصادیق، اتحاد در جهت صدق را نیز استنباط کرد؟ این عبارت اشاره‌ی به اتحاد جهت صدق ندارد.<sup>(۴)</sup>

همچنین، علامه در بحث کلی و جزئی، بعد از بیان مساوقت وجود با تشخص و جزئیت، میگوید: «كما أنَّ الجزئية و الشخصية من لوازم الوجود الخارجی» (طباطبایی، ۱۴۱۶: ۷۵)؛ یعنی جزئیت و تشخص که مساوق وجودند، لازم وجود، و وجود، ملزوم آن دو است. این عبارت نشان میدهد که وی جهت صدق وجود و تشخص را یک چیز نمیداند، چراکه هیچگاه جهت صدق ملزوم و لازم، یک چیز نیست. چگونه ممکن است یک شیء از جهت واحد، هم ملزوم باشد و هم لازم؟!

**مساوقت وجود با شیئیت:** علامه در اینباره میگوید: «و ثامناً أنَّ الشیئیة مساوقةٌ للوجود فما لا وجود له لا شیئیة له، فالمعدوم من حیث هو معدوم لیس بشیء» (همان: ۱۶). او در این متن، مساوقت شیئیت با وجود را یکی از فروع بحث اصالت وجود دانسته است. از آنجا که بنا بر هر دو تفسیر، پیش و پس از علامه طباطبایی، واژه مساوقت، بیانگر مساوات دو لفظ در همه مصادیق است، میتوان گفت مقصود علامه آنست که هر شیئی، موجود است و هر موجودی، شیء است. آنگاه علامه با عکس نقیض قضیه اول (هر شیئی موجود است) استدلال میکند که «لاموجود، لاشیء است» که این خود با این قضیه که «معدوم، شیء نیست»، هم‌ارز است. بدیهی است که علامه در این استدلال به اتحاد وجود و شیئیت در جهت صدق نظر ندارد. ممکن است گفته شود قید «من حیث هو معدوم» به اتحاد جهت صدق اشاره دارد. پاسخ روشن است؛ اولاً، معدوم من حیث هو معدوم، بیگانه از مساوقت وجود با شیئیت است. ثانیاً، قید من حیث هو معدوم به این نکته اشاره دارد که معدوم گرچه بلحاظ تقرر ذهنی، موجود و شیء است، اما من حیث هو و به حمل اولی و بدون نظر به دیگر جهات آن، نه موجود است و نه شیء.<sup>(۵)</sup>

۸۰

**مساوقت وجود با وحدت:** علامه در بحث واحد و کثیر، به مساوقت وجود و وحدت پرداخته و در اینباره میگوید: «قالوا: «إِنَّ الوحدة تساوق الوجود» فكلّ موجود فهو واحد من جهة أنه موجود، حتى أنَّ الكثرة الموجودة من حیث هی موجودة كثرة واحدة...» (همان: ۱۳۹). در این عبارت، علامه طباطبایی موجود را از آن جهت که موجود است، واحد میداند؛ بهمین



دلیل، کثرت نیز از آن حیث که موجود است، واحد است. این بیان علامه گمان این را ایجاد میکند که در مساوقت، علاوه بر تساوی در صدق، اتحاد در جهت صدق نیز ملحوظ است. فیاضی با اتکا بر این عبارت علامه، میگوید:

قوله قدّس سرّه: «من جهة أنّه موجود» إشعار بأنّ جهة الصدق و حیثیته فی المفهومین واحد، و هو معنی المساوقة - كما مرّ فی بعض تعالینا السابقة - فکلّ موجود فهو من حیث أنّه موجود واحد، و کلّ واحد فهو من حیث أنّه واحد موجود (فیاضی، ۱۳۸۶: ۲/۵۲۷).

اما بعقیده نویسنده، این بیان علامه ناظر به اتحاد در جهت صدق نیست. توضیح اشکال مطرح درباره مساوقت وجود و وحدت، شاهی بر این ادعاست؛ ادعای مساوقت وجود و وحدت، مستلزم مساوات این دو است، یعنی «هر وجودی واحد است» و «هر واحدی، وجود (موجود) است». اگر یکی از این دو قضیه موجب کلیه نقض شود، مساوقت میان وجود و وحدت نیز نقض خواهد شد. در نقض مساوقت این دو، اینگونه استدلال شده است:

(۱) کثیر من حیث هو کثیر، موجود است.

(۲) هیچ کثیری از آن جهت که کثیر است، واحد نیست.

(۳) برخی موجودات واحد نیستند.

نتیجه این استدلال که در قالب شکل سوم ارائه شده است، نقیض این قضیه است که «هر وجودی واحد است».

پرواضح است که صدق این نتیجه، مستلزم کذب نقیض آن است. علامه در تعلیقات اسفار (طباطبایی، ۱۳۹۸: ۳۲۹) و نه‌ایة الحکمة (همو، ۱۴۱۶: ۱۳۹) به این استدلال پاسخ داده است. مطابق بیان علامه، واحد به دو نحو اعتبار میشود: الف) فی نفسه و بدون قیاس مصادیق آن با یکدیگر؛ ب) با قیاس مصادیق آن با یکدیگر. به اعتبار اول، واحد شامل کثیر نیز میشود، زیرا هر شیئی، هر چند دارای کثرت باشد، اگر با دیگر اشیاء سنجیده نشود، بلکه فی نفسه مورد نظر باشد، یک چیز بیش نیست. اما به اعتبار دوم، واحد مقابل کثیر است، زیرا هنگام مقایسه اشیاء با همدیگر، میبینیم که برخی دارای حیثیت عدم انقسام و بعضی واجد

۸۱



حسین خرسندی امین؛ دگردیسی واژه «مساوقت» در فلسفه و کلام اسلامی

این حیثیتند. با توجه به این مقدمه، مشخص میشود که در گزاره «هر وجودی واحد است» واحد به اعتبار و لحاظ اول، مدنظر است.

اکنون با توجه به این مقدمه میتوان گفت، اگر مقصود از واحد در کبرای استدلال (هیچ کثیری از آن جهت که کثیر است، واحد نیست)، وحدت اضافی (اعتبار دوم) باشد، نتیجه مذکور صحیح است، اما در این صورت، نتیجه مذکور (برخی موجودات واحد نیستند) نقیض «هر وجودی واحد است» نیست، زیرا مقصود از واحد در این گزاره، وحدت مطلق (اعتبار اول) است، ولی منظور از واحد در نتیجه مذکور، وحدت اضافی (اعتبار دوم) است. اگر مراد از وحدت در کبرای استدلال، وحدت مطلق (اعتبار اول) باشد، این کبری باطل است، زیرا چنانکه توضیح دادیم، واحد به اعتبار اول، مساوق وجود است و چون حسب صغرای استدلال، کثرت، موجود فرض شده، پس کثرت، موجود و واحد به اعتبار اول است.

با توجه به توضیحات بالا، میتوان گفت این سخن علامه «فکل موجود فهو واحد من جهة أنه موجود» بیانگر این نکته است که هر موجود، به اعتبار موجود بودنش<sup>(۶)</sup> و بدون مقایسه آن با دیگر موجودات، واحد است؛ حتی کثرت نیز از آن حیث که موجود است و بدون لحاظ آن با دیگر موجودات، واحد است. بنابراین، این سخن علامه با اتحاد در جهت صدق ارتباطی ندارد. عبارت دیگر، علامه میگوید:

(۱) کثرت، موجود به وجود مطلق است.

(۲) موجود به وجود مطلق، واحد است.

(۳) پس، کثرت، واحد است.

بنابراین، غرض علامه از طرح حیث موجودیت در «فکل موجود فهو واحد من جهة أنه موجود» اشاره به حد وسط این استدلال است؛ از اینرو، بیدرنگ و بلافاصله میگوید: «حتی أن الكثرة الموجودة من حيث هي موجودة كثرة واحدة».

حکیم سبزواری نیز مساوقت وجود و وحدت را بررسی کرده است. پیش از این گذشت که قبل از علامه، در سنت فلسفی و کلامی، واژه مساوقت در معنایی عام بکار میرفته که مترادف و تساوی هر دو را دربرمیگرفته است. مطابق این اصطلاح، ممکن است مقصود از

مساوقت دو چیز، ترادف آن دو باشد و امکان دارد صرفاً تساوی در مصداق مقصود باشد. ملاحظه‌ای با توجه به عمومیت واژه مساوقت، میگوید: مقصود از مساوقت وجود با وحدت، ترادف این دو نیست، بلکه مراد، عینیت مصداقی است (سبزواری، ۱۳۶۹: ۲/۳۸۵). نه در گفتار حکیم سبزواری و نه در کلام شارحان و تعلیقه‌نویسان بر کلام وی، نشانی از لزوم اتحاد در جهت صدق مشاهده نمیشود!

### بررسی و نقد ادله قائلان به لزوم اتحاد جهت صدق

چنانکه گفته شد، پس از علامه طباطبایی، در تفسیر رایج از واژه مساوقت دو چیز ملحوظ است: تساوی در مصداق و اتحاد در جهت صدق. این تفسیر از واژه مساوقت متکی بر دو دلیل است.

#### دلیل اول: استشهاد به کلام علامه طباطبایی

علامه در بحث مساوقت وجود و وحدت میگوید: «قالو: «إنَّ الوحدة تساوq الوجود» فكل موجود فهو واحد من جهة أنه موجود، حتى أنَّ الكثرة الموجودة من حيث هي موجودة كثرة واحدة...» (طباطبایی، ۱۴۱۶: ۱۳۹). او در این عبارت، موجود را از آن جهت که موجود است، واحد میدانند. این بیان علامه گمان را این برانگیخته که در مساوقت، علاوه بر تساوی در صدق، اتحاد در جهت صدق نیز مدنظر است. فیاضی با اتکا بر این عبارت علامه، مینویسد: گفتار علامه اشاره به این دارد که جهت و حیثیت صدق در دو مفهوم، یک چیز است. این همان معنای مساوقت است. پس هر موجودی از آن حیث که موجود است، واحد است و هر واحدی از آن حیث که واحد است، موجود است (فیاضی، ۱۳۸۶: ۲/۵۲۷).

۸۳

بباور نویسنده، این عبارت علامه ناظر به اتحاد در جهت صدق نیست. او برای آنکه چگونگی اندراج کثرت ذیل وحدت را توضیح دهد، قید «من جهة أنه موجود» را آورده است. بیان دیگر، علامه معتقد است هر چیزی، حتی کثرت، اگر موجودیت و تحققش مد نظر باشد، واحد است.



حسین خرسندی امین؛ دگردیسی واژه «مساوقت» در فلسفه و کلام اسلامی

## دلیل دوم: بساطت وجود

دومین دلیلی که بر لزوم اتحاد در جهت صدق اقامه شده، با تکیه بر بساطت وجود است. استاد جوادی آملی در توضیح مساوقت میگوید:

اگر شیء بسیطی باشد که دو عنوان و دو مفهوم بر آن صدق کند، چون آن شیء تعدّد حیثیت ندارد، حیثیت صدق آن دو عنوان و دو مفهومی که بر او صدق میکنند نیز یگانه خواهد بود و در این صورت، آن دو مفهوم، علاوه بر مساوات، مساوق خواهند بود، زیرا با سیاقی واحد بر مصداق واحد منطبق میشوند (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۱/ ۹۱).

استاد فیاضی نیز اذعان میدارد:

المساوقة أخص من المساواة، فإنّها عبارة عن تساوى مفهومين فى المصداق بزيادة أن يكون حیثية الصدق فیهما أيضاً واحدة، كما ترى فى الشخصیة و الوجود. فإنّ كلّ موجود فهو من حیث إنّه موجود، شخص. كما أنّ كلّ شخص فهو من حیث إنّه شخص موجود. و هكذا الأمر فى جمیع صفات الوجود الکلیّة، حیث إنّه لا حیثیة هناك غیر الوجود تكون وجهاً لصدق صفات الوجود علیه (فیاضی، ۱۳۸۶: ۱/ ۶۱).

در نتیجه:

(۱) وجود بسیط است؛ نه دارای جزء است و نه جزء چیزی است (سبزواری، ۱۳۶۹: ۲/ ۱۷۷-۱۷۵).

(۲) از شیء بسیط چون دارای حیثیات متعدد نیست، نمیتوان از جهات متعدد، عناوین متعدد انتزاع نمود.

(۳) بنابراین، از وجود نمیتوان به حیثیات متعدد، عناوین گوناگون انتزاع نمود. از اینرو:

(۴) عناوین متعدد و کلی وجود، مانند تشخّص و وحدت، از جهتی واحد، از وجود تفکیک شده و بر آن حمل میشوند.

(۵) از اینرو، وجود علاوه بر تساوی مصداقی با عناوینی همچون تشخّص و وحدت، اتحاد در جهت صدق نیز با آنها دارد = مساوقت.

۸۴



با توجه به این استدلال چنین میتوان پاسخ داد:

**اولاً**، در این استدلال، این نکته مورد نظر است که از شیء بسیط نمیتوان عناوین متعدد به اعتبار حیثیات متعدد انتزاع نمود. اما باید توجه داشت که تجزیة عناوین گوناگون از حیثیات مختلف، تنها در صورتی مخالف بساطت شیء است که آن حیثیات در متن واقع، وجودی منحاز از شیء داشته باشند. توضیح آنکه، صفات دو دسته‌اند: برخی از صفات، هرچند همواره در تحقق نیازمند موصوف خود هستند، وجودی مغایر موصوفشان دارند؛ مثلاً هنگامی که میگوییم: «انسان عالم است» با دو واقعیت مواجهیم: واقعیت انسان و واقعیت علم، هرچند واقعیت علم بسبب عرض بودن، همواره به موضوع خود وابسته بوده و حالتی از حالات آن بشمار میرود. این قسم صفات را «صفات زائد بر ذات» مینامند. در مقابل، برخی صفات نه زائد بر ذات، بلکه عین ذاتند. این قسم صفات که «صفات عین ذات» نامیده میشوند، وجود و واقعیتی مغایر با واقعیت موصوف خود ندارند، بلکه یازای این نوع صفت و موصوف، در خارج تنها یک واقعیت بسیط وجود دارد، ولی این واقعیت بسیط بگونه‌یی است که ذهن به اعتباری، آن را مصداق موصوف و به اعتباری دیگر، مصداق صفت میداند. بنابراین، حیثیات متعدد در صورتی مخالف بساطت شیء هستند که وجودی منحاز از آن داشته باشند. اوصاف کلی وجود، از قبیل صفات عین ذاتند. بعبارت دیگر، اوصاف کلی وجود اعراض ذاتیه‌اند که با تحلیل عقلی از آن انتزاع شده و بر آن حمل میشوند. تحلیل عقلی وجود به حیثیات گوناگون سبب میشود از حیثیات مختلف، عناوین مختلف انتزاع شده و بر آن حمل شوند، بدون آنکه بساطت وجود به کثرت حقیقی آلوده گردد. بنابراین، اینگونه نیست که همواره انتزاع عناوین متعدد از حیثیات متفاوت، مستلزم ترکیب متزاع‌عنه باشد.

**ثانیاً**، اگر استدلال مذکور را بپذیریم و از پاسخ نخست چشم‌پوشی کنیم، میتوانیم بگوییم استدلال شما بر نحوه ارتباط وجود با صفات کلی آن، یک مطلب است، و لزوم رعایت این نوع ارتباط در معنای مساوقت، مطلبی دیگر. بعبارت دیگر، پذیرش اتحاد جهت صدق میان وجود و اوصاف کلی آن، هر چند همراه با دلیل باشد، مصحح این نخواهد بود که واژه مساوقت را در کلام حکما و متکلمان بر معنایی که در آن اتحاد جهت صدق مدنظر

۸۵



حسین خرسندی امین؛ دگردیسی واژه «مساوقت» در فلسفه و کلام اسلامی

سال ۱۵، شماره ۲  
پاییز ۱۴۰۳  
صفحات ۹۲-۷۱

است، حمل کنیم، درحالی‌که هیچ عین و اثری از این ملاحظه در آثار آنها دیده نمیشود. آری، کسانی که استدلال مذکور را پذیرفته‌اند، میتوانند وضع اصطلاح کرده و واژه مساوقت را در معنایی خاص بکار برند، بدون آنکه آن را به دیگر حکما نسبت دهند؛ لا مشاخة فی الاصطلاح.

**ثالثاً**، اتحاد جهت صدق میان وجود و اوصاف کلی آن، تصویری روشن ندارد! آیا برآستی در عرف حکمت، به شیء واحد از همان جهت که وجود میگوییم، واحد و متشخص نیز میگوییم؟ روشن است که چنین نیست؛ یک شیء را از آن جهت که طارد عدم است، وجود میخوانیم، از آن جهت که فاقد حیثیت انقسام است، واحد مینامیم، و از آن جهت که تمیز ذاتی از دیگر اشیاء دارد، متشخص تلقی میکنیم. درست است که بنا بر اصالت وجود، تمام آثار حقیقی و واقعی شیء، از جمله وحدت و تشخص، از وجود نشئت میگیرد، اما این بدان معنا نیست که حیثیت صدق وجود و اوصاف کلی آن بر شیء واحد، یکسان باشد.

### بررسی تاریخی مساوقت وجود و وحدت

برای آشکارتر شدن معنای مساوقت در کلام حکما و متکلمان، بهتر است به سیر تاریخی مسئله مساوقت وجود و وحدت بپردازیم.

بررسیها نشان میدهد که نخستین بار، مساوقت وجود و وحدت را فارابی مطرح کرده است. او در مبحث «القول فی أن وحدته عین ذاته» به بحث عینیت وحدت و وجود حق تعالی پرداخته و در ضمن آن، به مساوقت مطلق وجود و وحدت اشاره کرده است. طبق کلام او، یکی از معانی وحدت، وجود خاص هر شیئی است که آن شیء بواسطه آن از سایر موجودات متمایز میگردد. بر اساس این معنای وحدت گفته میشود: «هر موجودی واحد است»، یعنی هر موجودی از جهت وجود خاصش که بواسطه آن از دیگر موجودات متمایز میشود، واحد است. او سپس بر مبنای این سخن، وجود حق تعالی را مساوق با وحدت دانسته است (فارابی، ۱۹۹۵: ۳۵).

شیخ‌الرئیس نیز در کتاب النجاة ذیل فصلی با عنوان «فصل فی مساوقه الواحد للموجود باعتبار ما و أنه بذلک يستحق لموضوعية هذا العلم» میگوید:





و لَمَّا كَانَ كُلُّ مَا يَصِحُّ عَلَيْهِ قَوْلُنَا لَهُ: «أَنَّهُ موجود»، فَيَصِحُّ أَنْ يُقَالَ لَهُ: «واحد»،  
حتى أَنَّ الكثرة مع بعدها عن طباع الواحد قد يقال لها: «كثرة واحدة»، فبين أَنَّ  
لهذا العلم النظر في الواحد و لواحقه بما هو واحد، فلهذا العلم النظر في الكثرة  
أيضاً و لواحقها (ابن سينا، ۱۳۷۹: ۴۹۴-۴۹۳).

دو نکته درباره این متن قابل تأمل است: (۱) مساوقت در عنوان این فصل، به تساوی موجود و واحد در مصادیق اشاره دارد؛ البته بوعلی تنها به تساوی موجود با واحد اذعان کرده و سخنی درباره عکس آن، یعنی تساوی واحد با موجود، بمیان نیاورده است. پس مقصود او از مساوقت این دو اینست که «هر موجودی واحد است».<sup>(۷)</sup> میتوان گفت واژه مساوقت در عنوان این فصل، در معنای لغوی آن، یعنی متابعت، بکار رفته است؛ چون صدق واژه «واحد» بر چیزی تابع صدق واژه «موجود» بر آن چیز است، واحد مساوق موجود است. (۲) غرض ابن سینا از طرح مساوقت وحدت با وجود اینست که نشان دهد بحث وحدت، بحثی فلسفی است، کثرت نیز چون مقابل وحدت است، شایسته است در فلسفه مورد بحث قرار گیرد.<sup>(۸)</sup>

عبدالدين ايجى عنوان مقصد اول موافق را «الوحدة تساوق الوجود» تعیین کرده و میر سیدشريف جرجانی در شرح آن مینویسد: «أى: تساويه، فكل ما له وحدة ما فهو موجود فى الجملة (و كل موجود له وحدة)<sup>(۹)</sup> ما» (جرجانی، بی تا: ۱۹/۴) و آنگاه بتفصیل ترادف مفهومی وحدت و وجود را نقد میکند (همان: ۲۴-۲۱). پیش از این بیان شد که مساوقت معنایی عام دارد که ترادف و تساوی در مصداق، هر دو را شامل میشود. ايجی و جرجانی با نفی ترادف وجود و وحدت، بر تساوی مصداقی این دو تأکید دارند.

تفتازانی نیز در شرح مقاصد مساوقت وحدت با وجود را به مساوات در مصداق تفسیر کرده و ترادف مفهومی این دو را نقد کرده است (تفتازانی، ۱۴۱۲: ۲۸/۲).

صدرالمتألهين در الشواهد الربوبية میگوید: «الوحدة تساوق الوجود فى صدقها على الأشياء، بل هي عينه» (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۸۱). مقصود او از مساوقت وجود با وحدت، تساوی در مصداق است، او در اسفار مینویسد:

اعلم أنّ الوحدة رفيق الوجود يدور معه حيثما دار؛ إذ هما متساويان في الصدق على الأشياء فكلّ ما يقال عليه إنّّه موجود يقال عليه إنّّه واحد (همو، ۱۳۸۳: ۸۱).

بنابراین، مقصود این حکیم متألّه از مساوقت این دو آنست که هر موجودی، واحد و هر واحدی، موجود است. اما مقصودش از عینیت این دو آنجا که میگوید: «بل هی عینه»، چیست؟ پاسخ این پرسش منوط بر تبیین دو مقدمه است:

۱) وحدت - چنانکه صدرالمآلهین در اسفار متذکر شده است - دارای دو معناست: الف) معنای مصدری؛ یعنی کون الشیء واحداً (واحد بودن). ب) ما به یکون الشیء واحداً بالذات؛<sup>(۱۰)</sup> یعنی آنچه بواسطه آن، شیء حقیقتاً و بالذات، واحد است (همان: ۸۸).  
۲) بنا بر اصالت وجود، آنچه سبب میشود شیء حقیقتاً و بالذات به وحدت متصف شود، وجود است. بنابراین، وحدت بمعنای «ما به یکون الشیء واحداً بالذات» که بعنوان دومین معنا ذکر شد، عین وجود است.

با توجه به این دو مقدمه، روشن میشود که وجود و وحدت، یک چیزند که بحسب اعتبار از یکدیگر متمایز میگردند؛ یک حقیقت است که به اعتبار آنکه مقابل عدم و طارد آن است، «وجود» نامیده میشود و از حیث آنکه طارد کثرت است، «وحدت» نام میگیرد. پس وحدت و وجود، گرچه بحسب مفهوم متفاوتند - یکی ناظر به طرد عدم و منشأ آثار حقیقی بودن است و دیگری ناظر به طرد کثرت - اما در واقع یک چیزند.<sup>(۱۱)</sup>

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

نوشتار پیش‌رو با مطالعه تاریخی - تحلیلی آثار حکما و متکلمان در مورد دگردیسی واژه مساوقت، به نتایج زیر دست پیدا کرده است:

۱. پیش از علامه طباطبایی، واژه مساوقت در معنایی عام بکار میرفته که شامل تساوی هم در مصداق و هم اتحاد در مفهوم میشده است. بنابراین، تساوق دو چیز ممکن است بمعنای ترادف و در نتیجه، تساوی مصداقی آن دو باشد، و ممکن است تنها به تساوی آن دو در مصداق اشاره داشته باشد.

۲. گفتار علامه طباطبایی در همسویی با تفسیر امروزی واژه مساوقت مشخص نیست، بلکه علامه همسو با حکمای پیشین، واژه مساوقت را در همان معنای شناخته شده میان آنان، بکار برده است. تأمل ناکافی در بیانات علامه موجب شده برخی بیدرنگ کلام وی را بر معنای امروزی مساوقت حمل کنند.

۳. دو دلیل بر لزوم رعایت اتحاد جهت صدق در معنای مساوقت اقامه شده است: استشهاد به کلام علامه طباطبایی و بساطت وجود. با تبیین دقیق محتوای این دو دلیل، نشان داده شد که این دو دلیل توان اثبات مدعای مذکور را ندارند.

۴. بررسی تاریخی بحث مساوقت وجود و وحدت نشان از آن دارد که در حکمت اسلامی، نخستین بار فارابی در بحث وحدت واجب تعالی سعی کرده است مساوقت وحدت و وجود را مبین و مدلل سازد. پس از او، ابن سینا و دیگر حکما و متکلمان، این بحث را دنبال کرده‌اند. در گفتار آنها، اثری از اتحاد جهت صدق میان وجود و وحدت دیده نمی‌شود.

نتیجه آنکه، همواره لازم است در حمل معانی واژگان بکار رفته در گفتار حکیمان و متکلمان بر معنای امروزی آن، بسیار محتاطانه عمل کرد. حمل مصطلحات بکار رفته در فلسفه و کلام اسلامی بر معانی امروزی آن، بدون توجه به دگردیسی معانی آنها در طول زمان، ارتباطی نادرست با مواریث برجای مانده از حکما و متکلمان را به‌همراه خواهد آورد.

## پی‌نوشتها

۱. محقق آملی در درر الفوائد کلام محقق لاهیجی را نقل کرده و به شرح آن پرداخته است

۸۹ (آملی، بی تا: ۱/ ۱۵۱). حکیم هیدجی نیز تفسیر محقق لاهیجی را پذیرفته است (هیدجی، ۱۳۶۵: ۱۸۷).

۲. چنانکه توضیح داده شد، ترادف در مفهوم، همواره تساوی در مصداق را به‌همراه دارد.

۳. حکیم سبزواری تنها می‌گوید: اگر مقصود، ماهیت خاص نباشد، مساوقت وجود و شیئیت بمعنای اتحاد در حیثیت است. توضیحات مذکور استنباط نگارنده از فحوای کلام وی و با توجه به فضای حاکم بر حکمت اسلامی است.



حسین خرسندی امین؛ دگردیسی واژه «مساوقت» در فلسفه و کلام اسلامی

۴. ملاحادی در شرح منظومه مساوقت وجود با تشخص را مطرح کرده است. محقق آملی در توضیح گفتار سبزواری میگوید: در توضیح نحوه ارتباط میان وجود و تشخص چهار نظریه مطرح است. قول اول - که فارابی، صدرالمتألهین و حکیم سبزواری به آن باور دارند - آنست که وجود و تشخص بلحاظ مصادق، عین یکدیگر و بلحاظ مفهوم، مغایرند. لازمه عینیت مصادقی و تغایر مفهومی اینست که این دو بلحاظ مفهومی مساوقند؛ یعنی هر آنچه مفهوم تشخص بر آن صادق است، مفهوم وجود نیز بر آن صادق است (آملی، بی تا: ۱/ ۳۲۷). سخن محقق آملی مؤید برداشت نگارنده از کلام علامه است.

۵. این نکته را نباید از نظر دور داشت که بحث مساوقت وجود و شیئیت، از سوی حکما با هدف ردّ باور متکلمان معتزلی بوده است. متکلمان معتزلی مسلک، ثبوت را اعم از وجود پنداشته و در نتیجه، به تساوی وجود و شیئیت باور نداشتند (در اینباره بنگرید: سبزواری، ۱۳۶۹: ۲/ ۱۸۵-۱۸۲). این خود مؤید آنست که مقصود حکما از مساوقت وجود و شیئیت، تنها تساوی در صدق است. ۶. مقصود از این موجود، موجود به وجود عام است که شامل واحد و کثیر هر دو میشود (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۹۸: ۳۲۹).

۷. شیخ‌الرئیس در الهیات شفا به تساوی واحد با موجود نیز تصریح کرده و میگوید: «بل هما [أی: الموجود والواحد] واحدًا بالموضوع؛ أي كلّ ما يوصف بهذا يوصف بذاك» (ابن سینا، ۱۳۷۶: ۳۱۱). پس از منظر بوعلی این دو تساوی در تمام مصادیق دارند.

۸. شیخ این نکته را در الهیات شفا نیز متذکر شده است (همان: ۳۷-۳۶).  
۹. متن داخل پرانتز کلام ایجی است.

۱۰. فارابی میگوید: «و إنّ أحد معانی الوحدة هو الوجود الخاصّ الذی به ینحاز كلّ موجود خاصّ عمّا سواه و هی التی یقال لكلّ موجود...» (فارابی، ۱۹۹۵: ۳۵).

۱۱. ملاصدرا در اسفار اظهار میدارد: «فقد عَلِمَ أنّ الوحدة الحقيقية والهوية الشخصية والوجود الحقيقي لا الانتزاعی كلّها واحدة بالذات متغایرة بحسب الاعتبار كما مرّ مراراً» (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۸۸). حکیم سبزواری نیز در شرح منظومه میگوید: «خُذ وحدة مع الوجود اثین فی الذهن لکن عینه فی العین» (سبزواری، ۱۳۶۹: ۲/ ۳۸۳).

۹۰

## منابع

آشتیانی، میرزاهمدی (۱۳۹۰) تعلیقه بر شرح حکمت منظومه قم: کنگره بزرگداشت علامه آشتیانی. آملی، محمدتقی (بی تا) درر الفوائده قم: اسماعیلیان.



سال ۱۵، شماره ۲  
پاییز ۱۴۰۳

ابن اثیر، مبارک بن محمد (۱۳۶۷) النهاية فی غریب الحدیث و الأثر، قم: اسماعیلیان.

ابن سینا (۱۳۷۶) الإلییات من کتاب الشفاء، تحقیق حسن حسن زاده آملی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

----- (۱۳۷۹) النجاة، تصحیح محمدتقی دانش پزوه، تهران: دانشگاه تهران.

بستانی، فؤاد افرام (۱۳۷۵) فرهنگ ابجدی، ترجمه رضا مهیار، تهران: اسلامی.

تفتازانی، مسعود بن عمر (۱۴۱۲ق) شرح المقاصد، قم: الشریف الرضی.

تهانوی، محمد اعلی (۱۹۹۶م) موسوعة کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم، تحقیق علی فرید دحروج، بیروت: مكتبة لبنان ناشرون.

جرجانی، علی بن محمد (بی تا) شرح المواقف، بهمهراه متن المواقف ایجی، قم: الشریف الرضی.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷) فلسفه صدره، قم: اسراء.

جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۴ق) الصحاح؛ تاج اللغة و صحاح العربية، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، بیروت: دار العلم.

زبیدی، محمد بن محمد (۱۴۱۴ق) تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: دار الفکر.

سبزوری، ملاهادی (۱۳۶۹) شرح المنظومة، تعلیق حسن حسن زاده آملی، تهران: نشر ناب.

شرتونی، سعید (۱۳۷۴) أقرب الموارد فی فصیح العربية و الشوارد، تهران: سازمان اوقاف و امور خیریه.

صدر، سید محمدباقر (۱۴۲۲ق) دروس فی علم الاصول، قم: دار الهدی.

طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۶ق) نهاية الحکمة، قم: مؤسسه نشر اسلامی.

طباطبایی، سید محمدحسین و دیگران (۱۳۹۸) تعلیقات بر اسفار اربعه، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدره.

طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۴۰۳ق) شرح الإشارات و التنبیهاة؛ قسم المنطق، تحقیق و تعلیق حسین خرسندی امین، قم: بوستان کتاب.

عظیمی، مهدی (۱۳۹۵) «فارابی و مساوقت تشخص و وجود: باز تأملی در اسناد ملاصدرا»، حکمت معاصر، شماره ۳، ص ۸۰-۶۱.

فارابی، ابونصر محمد (۱۹۹۵م) آراء أهل المدينة الفاضلة و مضاداته، تحقیق علی بوملحم، بیروت: دار الهلال.

فیاضی، غلامرضا (۱۳۸۶) «تعلیقات»، در طباطبایی، سید محمدحسین، نهاية الحکمة، قم: مؤسسه امام خمینی (ره).

فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴ق) المصباح المنیر، قم: دار الهجره.

لاهیجی، عبدالرزاق (۱۴۲۵ق) شوارق الإلهام فی شرح تجرید الکلام، قم: مؤسسه امام صادق (ع).  
محیطی اردکان، محمدعلی (۱۳۹۵) «ارزیابی شعور همگانی موجودات بر اساس دلیل مساوقت در  
حکمت متعالیه»، آیین حکمت، شماره ۳۸، ص ۱۸۵-۱۵۳؛ DOI: 10.22081/pwq.2019.66672.  
ملاصدرا (۱۳۸۲) الشواهد الربوبية فی المناهج السلوکية، تصحیح و تحقیق سیدمصطفی محقق داماد،  
تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.  
----- (الف) ۱۳۸۳ الف) الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة بضمیمه تعلیقات سبزواری، ج ۱، تصحیح و  
تحقیق غلامرضا اعوانی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.  
----- (ب) ۱۳۸۳ ب) الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة بضمیمه تعلیقات سبزواری، ج ۲، تصحیح و  
تحقیق مقصود محمدی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.  
هیدجی، محمد (۱۳۶۵) تعلیقة الهیدجی علی المنظومة و شرحها، تهران: مؤسسه علمی.